

○ پایان روز ششم بود

و آفاق

از سایه‌های بنفش

به بنفش‌های روشنی می‌رسید

یکی بود خسته از بلندای این همه روز و

تنگنای این همه شب

هوا هنوز، بنفش بود و معطر نبود

که موهایم از خزه‌های نیل و دندان‌هایم از صدف‌های مرمره آمدند

غارهای هگمتانه سیاه‌تر از خاک حنجره‌ام نبود و

تپه‌های آلی‌ورز^(۸) سیاه‌تر از گِلِ قلبم.

مغز زهدان اولم شد و روز هفتم بود

هوا معطر شد

و کرک تابستان بر گونه‌های هلو عرق می‌کرد.